

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث اخذ اجرت بر واجبات جهاتی از بحث بود. یکی هم مسئله عبادی بودن، منافات با اخذ اجرت دارد؟ ما کلمات مرحوم آقای اصفهانی را خواندیم راجع به منافات عبادیت و عدم منافات و ایشان بنایشان بر این شد که منافات ندارد با به اصطلاح مسئله عبادی بودن و عرض کردیم انصافا درست است نه به نحو طولی و نه به نحو عرضی، انصافا منافات ثابت نشده است. حق در مطلب همین است که ایشان می فرماید.

و لذا اخذ اجرت منافاتی ندارد با حالا اگر در اثناء صحبت امروز وقت کردیم راجع به عبادیت یک توضیح بیشتری می دهم. چون فعلا می خواهیم بحث را کمی جمع و جور بکنیم.

عرض کردیم یکی از این مواردی که در آن مطرح بوده مسئله اخذ اجرت بر اذان بوده است. البته بحث که کلی است، در عبادیت یکی از مصادیقش این بوده است. ما باشیم و طبق قاعده، می تواند انسان اخذ اجرت بکند برای اذان، حتی اذان خودش، نه اینکه اذان دیگران، نه اینکه موذن بشود. مثلاً پدر به بچه اش پول بدهد بگوید بچه جان تو هر وقت نماز می خوانی می بینیم مثلاً مقید به اذان و اقامه نیست، اذان و اقامه بگو، من برای هر مثلاً اذان و اقامه تو این قدر پول می دهم، که او هم قصد قربت بکند. ظاهراً مشکلی ندارد طبق قاعده ای که ما تصور می کنیم، مشکل خاصی ندارد، حالا تعبد خاص باشد، اگر تعبد آمد، این تعبد کاشف از این نیست که این مبنایی که گفتیم باطل است، مبنا درست است، تعبد که بیاید فرض کنید مثل آقای خویی می گوید این در می آید که باید اذان مجانی گفته بشود، در آن مجانیت شرط است، مثلاً، یا تعبد که آمد معنایش این است که در مقام طولی این مقدار هم مضر است. چون عرض کردیم بلا اشکال به لحاظ طولی خب مضر است، انسان بخواهد لله و فی الله خالصاً اذان بگوید یا به خاطر پول، قطعاً تأثیرگذار است، اما می شود که پول داعی او باشد بر اذان عن قربة. می شود داعی آن باشد و اذان عن قربة بگوید. مشکلی در تصویرش ندارد.

اگر در روایت آمد گفت نیست، یعنی این مقدار هم مضر است. این معنایش این است نه این که قاعده به هم خورده است، قاعده به هم نمی خورد. شارع می آید آن را توضیح می دهد و بیان می کند.

آن وقت راجع به خصوص اذان چون در روایات ما و روایات عامه، آن که آمده خصوص اذان است، در روایات ما اضافه بر او امامت هم آمده است. پول می گیرد امام جماعت بشود، پول می گیرد برای امام جماعت شدن، با اینکه در آن قصد قربت معتبر است. این هم آمده است.

آن وقت راجع به اذان، چون عرض کردم که بحث اذان را جداگانه عرض می کنیم، بله، راجع به اذان غیر از حالا این جهت بحث قاعده‌ای که عرض کردیم، خصوص اذان را چون مرحوم شیخ هم متعرض شده، ما برای متمیم این بحث، بحث قسمت تبعیدی اش را و ادله شرعی اش را هم نگاه می کنیم.

راجع به این قسمت ابتدائاً یک مقداری از شرح قضیه و تاریخ قضیه و فتاوی فقهاء و بعد هم روی مسئله به اصطلاح روایاتی که در این جهت وارد شده، شرحی از آن روایات می دهیم. برای این جهت ما برای اجمال قصه ابتدائاً متن را تقریباً همه اش را نمی خوانیم، یک قسمتی از متن مرحوم آقای خویی، یادی هم از استاد بشود از این چایی که دست من هست، ۴۷۸، جلد یک مصباح الفقاهه، بعد هم مشابه این را روی جهات دیگری هم که دارد از متون اهل سنت، یکی از متون، بقیه اش را دیگر آقایان خودشان مراجعه کنند، نمی خواهیم تمام تفاسیرش را. بعد هم تنقیح و تصحیح روایاتی که وارد شده و می شود آن را قبول کرد یا نکرد.

عرض کنم مرحوم شیخ خودش فرمود لایجوز اخذ الاجره علی اذان المکلف لصلاة نفسه، بعد آقای خویی فرمودند المعروف بین الاصحاب حرمة اخذ الاجره بل فی المستند که مراد مرحوم نراقی، حکمی الاجماع علیها، و علی هذا النهج بعض فقهاء العامه، حالا عامه را جداگانه، چون ایشان اشاره فرمودند. بعد ایشان می فرمایند و التحقيق، من مختصر آن را، ان مقتضى القاعدة جواز اخذ الاجره علی الواجبات و علی المستحبات، واجبات را با ایشان قبول نکردیم، مستحبات را عرض کردیم همان حرفی که آقای آشیخ محمد حسین گفتند، تبعیدتاً کانت ام توصلیا، و این نکته اش هم همین نکته ای است که در کتب اهل سنت هم آمده، لکونها من الاعمال المحترمة، چون خود اذان گفتن عمل است، و قاعده حرمت عمل اقتضای می کند که بذل مال به ازانش بشود، التي تقابل بالمال، فتكونوا المعاملة علیها مشمولة للعمومات مثل احل الله البيع و اوفوا بالعقود، و ان صفة الوجوب او العبادیه فلان، لا تنافی التقرب و الاخلاص؛ عرض کردیم این هم همان راهی بود که اما با وجوب تنافی که گذشت.

و منها يتجلى لك، تمام عبارت را نمی خوانم، اخذ الاجره على الاذان ولو على الامامه، امام جماعت بشود، اذا كانا مما يرجع نفع من ذلك الى الغير، مثلاً پول می دهد که تو اذان خودت را بلند بخوان، چون وقتی اذان بلند می گوید این هم برای نماز بلند می شود، مثلاً، نفعی باشد.

این تکه دوم بحث است که ما هنوز وارت بحثش نشدیم. و آن اینکه ما غیر از حالا اخذ اجرت بر واجب، آیا شرط است در باب اجاره نفعی هم به من برگردد یا نه؟ ایشان می گوید که برگردد، کالاعلام بدخول الوقت مثلاً، تو می خواهی اذان بگویی، می گوید من اصلاً در نمازهایم اذان نمی گویم، می گویم اذان بگو من به تو پول می دهم تا من هم از خواب بیدار بشوم، یا من هم بفهمم وقت داخل شده است. بله، ایشان می فرمایند بعد از اینکه این مقدمه ای که عرض کردم، ولكن قد سمعت في مقدمة، ایشان بحث اجاره را هم آوردند که ما هنوز بحث نکردیم. فی مقدمة البحث عن اخذ الاجره على الواجب ان مورد الكلام فی ما اذا كان العمل المستأجر عليه هائياً لشرائط الاستئجار، خود عمل فی نفسه مشکل، مع قطع نظر ان كونه واجبا او مستحباً، بله، بعد فلو منع الشارع عن اخذ الاجره على عمل خاص، و تعلق غرضه بكونه مجانياً فانه خارج عن حریم البحث، عرض کردیم مبنای مرحوم آقای اصفهانی هم همین است. مرحوم استاد هم با ایشان موافقت کردند.

اگر جایی دلیل آمد که باید این عمل مجانی باشد اخذ اجرت نمی شود کرد. چند بار هم گفتیم نه یک بار، صاحب جواهر هم اعتقاد دارد که هر جای که عمل واجب است، باید مجانی باشد. اصلاً خود وجوب، معنایش مجانی... این هم گفتیم و مناقشه کردیم گفتیم انصافاً اثباتش مشکل است.

ولا يختص ذلك بالعبادات ولا بالواجبات، و من الواضح جداً، البته این واضح جداً، بعد انه ثبت بالشريعة المقدسة عن اهل البيت العصمة عليهم السلام حرمة اخذ الاجره على الاذان وعلى الامامه. چون آمده یعنی معنایش این است که باید مجانی باشد. آن وقت در اینجا در حاشیه، مقرر رحمة الله عليه، آقای خویی هم فوت کردند، مقررشان هم فوت کردند. البته یک بحثی هم راجع به عبارت خود وسائل است، مکاسب، و على الاشبه، روضه مراد شرح لمعه است، در شرح لمعه نوشته اشبه، ایشان می گوید اذان و اقامه على اشهر القولین، اشبه نگفته، اشهر، می دانید دیگر اصطلاحات است دیگر در شرایع این را به کار می برد، مثلاً و الاشبه، اشبه اصطلاحاً یعنی حسب قواعد، اقتضای قواعد این است. اشهر آنجایی است که دو قول باشند، هر دو مشهور باشند، یکی شهرتش بیشتر باشد. مشهور آنجایی است که دو قول باشد، یکی مشهور باشد و یکی شاذ باشد. اجماع هم اصطلاحاً جایی است که دو قول نباشد یکی باشد، اصطلاحاً این

طور است. و لذا عرض کردیم بعضی از این علما خیلی مقیدند در عبارات خودشان، مثلاً اشهر از نظر ارزش علمی کمتر است تا مشهور. اشهر ارزش علمی اش کمتر است تا مشهور. چون اشهر معنایش این است که هر دو قول مشهورند، فقط این یکی بیشتر دارد. مثلاً این ۴۵ درصد قائل دارد، آن یکی ۵۵ درصد. پس قائل این ۴۵ درصد است. اما وقتی گفتند مشهور، در مقابل مشهور شاذ است. یعنی این مثلاً ۹۰ درصد قائل دارد، آن ۱۰ درصد، مشهور ۹۰ درصد قائل دارد. اجماع هم یعنی به حسب ظاهر ۱۰۰ درصد.

لذا بعضی از علما خیلی حالا من عبارت کمی ملائعتی هم بشویم عبارت خیلی با یک ظرافت خاصی. مثلاً می گوید و هو اشهر القولین و هو الاشهر کما فی فلان، مثلاً کتاب فرض کنید شرایع مثلاً، بل هو المشهور، ببینید می گوید بل، یعنی یک درجه بالاتر، این اصطلاحشان است، کما فی الروضه، روضه گفته مشهور. مشهور ارزشش بالاتر از اشهر است. لذا وقتی می خواهند نقل بکنند بعضی متون فقهی را دقت بکنید، خیلی با ظرافت این نکته را می گویند. مثلاً در یک کتاب گفته اشهر، در یک کتاب گفته مشهور، وقتی می خواهند نقل بکنند اول اشهر را نقل می کنند. و هو الاشهر کما فی کتاب فلان مثلاً، بل هو المشهور کما فی فلان، بل علیه الاجماع کما فی الجواهر، اگر جواهر تعبیر اجماع کرده، ترتیبشان این طوری است، به ترتیب قطع، اول اشهر است، بعد مشهور است، بعد اجماع است. اصطلاح فنی اش این جور است. دقت می فرمایید؟

ایشان گفته و علی الاشبه کما فی الروضه، روضه شرح لمعه است دیگر. بعد آقای خویی می فرمایند نه، در روضه گفته اشهر القولین، شبه نگفته، من یک توضیحی هم راجع به این حاشیه ای که مرحوم آقای خویی چون کمی هم هدف ما همان حاشیه بود، حاشیه را هم در اینجا یک توضیحی بدهیم. البته اگر دقت بکنید، در حاشیه روایاتی که مربوط به این مسئله است، از چند جلد کتاب وسائل نقل کرده است. خب این کار در وسائل هم هست دیگر، یکی از مشکلات وسائل هم همین است. یک حدیث را، یک مطلب را در چند باب می آورد، در چند جلد، گاهی هم فاصله بین جلدها زیاد است، حالا این مهم نیست، از همه مهم تر گاهی در یک باب مثلاً، یک روایت دوروایت می آید، در یک باب سه تا روایت می آورد، و گاهی اوقات یک روایت مهم را در یک باب دیگر اصلاً می آورد. مثلاً همین مسئله اخذ اجرت بر اذان، ببینید در وسائل البته این چاپ قدیم است، این که نوشته جلد یک وسائل، چاپ قدیم سه جلدی است. سه جلدی وسائل که چاپ بزرگ سنگی بوده است. عدم جواز الاخذ الاجره علی الاذان من ابواب الاذان، این یک باب. دوبار نوشته وسائل جلد دو همان چاپ قدیم، تحریم تظاهر بالمنکرات من الامر بالمعروف، این یکی را آنجا آورده است. درست شد؟ باز در وسائل عدم جواز الاخذ الاجره علی الاذان در ابواب ما یکتسب، که در این چاپ جدید ما در این چاپ مرحوم آقای ربانی جلد دوازدهم است، آن یکی قبلی جلد یازدهم است، آن یکی قبلی جلد سوم یا چهارم است، به نظرم چهارم است. ببینید جلدهای متعدد است.

اینجا کار خوبی کرده خدا رحمت کند مقرر را. این یکی از مشکلاتی که در وسائل مرحوم آقای بروجردی به فکرشان افتاد که یک مقدار نظم بدهند، همین است. حالا مشکل نیست مثلاً در کتاب ابواب ما یکتسب هم بگوید تقدم، مشکّلش این است که مثلاً یک حدیثی که به نظر ایشان معتبر و صحیح است، در یک باب دیگری که آورده که از ذهن دور است، در اذان نیاورده جای دیگری آورده است. الان تا حالا سه جلد ایشان این روایت باب اذان را آورده، یکی در باب اذان آورده، یکی در باب امر به معروف آورده، یکی در باب ابواب ما یکتسب در تجارت آورده، یکی در باب شهادات من لا تقبل شهادته، یکی آنجا آورده، در چهار جلد وسائل به مناسبت اینکه من یاخذ الاجر علی الاذان لا تقبل شهادته، یکی هم در شهادات آورده است. دقت فرمودید؟

این یکی از نکاتی است من مخصوصاً عمداً خواندم. چون الان هم که بخواهیم یک جمع احادیث بفرمایید این خودش یکی از مشکلات است، چه کارش بکنیم؟ این چهار باب مناسب دارد، دقت کردید؟ یکی باب اذان است، یکی باب امر به معروف که جلد یازدهم چاپ مرحوم آقای ربانی است، این جلد جدیدش را مراجعه نکردم، به شماره بلد نیستم، یکی جلد دوازدهم ابواب ما یکتسب است، یکی هم جلد هجدهم چاپ قدیم، چاپ مرحوم آقای ربانی در ابواب الشهادات است. مناسبتش هم با تمام این ابواب واضح است. وضعش هم واضح است، یعنی نکته ای ندارد که نکته خاصی باشد. تناسب این مسئله.

پس مسئله واحده، لکن در چهار جلد مختلف ایشان آورده است. این هم اشکال ندارد خب انسان اشاره می کند. لکن مشکل این است گاهی ممکن است در همان ابواب شهادت حدیث معتبرش را آنجا آورده، اما در ابواب اذان حدیث معتبرش را نیاورده، حالا فرض کنید آقا هم مشغول بحث خارج در کتاب صلاة است در ابواب اذان. یکی از مشکلات وسائل این است. این را من می خواستم امروز مخصوصاً بخوانم. این یک مطلب.

کرا را عرض کردیم که مرحوم آقای خویی در آن زمانی که مکاسب را فرمودند، همین مصباح الفقاهه نوشته شده، و دراسات، دراسات هم هست و محاضرات معذرت می خواهم، دراسات اصول است. عرض کردیم مبنای ایشان این بود که حدیث ضعیف منجبر نمی شود، قائل به جبر نبودند. اما معرفت حدیث صحیح و ضعیف همان بود که دیگران گفته بودند. خوب دقت می کنید؟ مثلاً در وسائل آمده، در جواهر آمده معذرت می خواهم. در کتب اصحاب آمده. خود ایشان در آن وقت هنوز مبانی رجالی نداشتند، لذا این که نوشته صحیح ضعیف، این روی مبانی آن وقتی است که ایشان مبانی رجالی نداشتند، اما مبنای اصولی شان عوض نشده، اشتباه نشود. مبنای اصولی ایشان آن زمان و بعدها یکی بود و آن اینکه لا ینجبر الضعف بالعمل الاصحاح، یا لا ینکسر حدیث صحیح باعراض اصحاب، این مبنا

عوض نشد. اما تشخیص صغری چرا عوض شد. مثلاً در اینجا حالا برای اینکه آقایان آشنا بشوند حدیث اولی که در حاشیه دارد مال سکونی است. قال لعلی لا تتخذن مؤذن یاخذ علی اذانه اجرا، این را از سکونی نقل کرده، نوشته ضعیفه للنوفلی. بعدها که خود ایشان مبانی رجالی پیدا کردند، این را معتبر می دانند، حدیث سکونی نزدشان معتبر است. ایشان نوفلی را به خاطر وجودش در کامل الزیارات و در کتاب به اصطلاح جناب آقای تفسیر علی بن ابراهیم، توثیق می کردند، تا آخر هم بنایشان توثیق بود.

پس اینکه اینجا نوشته ضعیفه این مال آن وقت است نه مال بعد.

بعد شماره حدیث دوم را سند، نوشته حسنه، حسنه حمران بن هاشم، این شماره دوم. البته بعدها ایشان غالباً چون ابراهیم بن هاشم را توثیق کردند، صحیحه می دانستند، لکن عرض کردم این اواخری که من بودم، حالا چون بعد از ما هم خب بودند چند سال دیگر ایشان، آن اواخری که ما بودیم و حدود سال ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ ایشان قدس الله نفسه دیگر فقط می گفتند معتبر و غیر معتبره دیگر حسنه و صحیحه و موثق و اینها را کمتر استفاده می کردند. چون ایشان خب مبایشان هم واضح بود، اگر راوی ثقه بود، حدیث معتبر است، نبود هم معتبره نیست، حالا اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. مهم نبود نزد ایشان توثیق می خواستند. چون ایشان حجیت خبر ثقه را قائل بودند نه عدل و این حرف های دیگری که گفته شده است.

لذا احادیث را غالباً دو تا می گفتند، معتبر، تدل علیه معتبره فلان، و هذا روایه غیر معتبره، دیگر کاری به آن حسن و اینها نداشتند.

حدیث شماره سه یعنی سومین حدیثی که اینجا آوردند که انشاء الله بعد من هم توضیح می دهم، یک حدیثی است که از زید بن علی نقل شده، که من کراراً عرض کردم این جزو مسند زید است، چاپ شده، و زیدی ها روی این کتاب خب خیلی چیز دارند. عرض کردیم به لحاظ تاریخی هم تقریباً قدیم ترین کتابی است که نوه صحابه نقل کردند. اگر این کتاب درست باشد، زید که نوه پسر امیر المومنین (ع) است، چون در بحث عبادت هم این روزها مشغول بودیم، زید نوه پسر ایشان است. چون زید پسر حضرت سجاد (ع)، ایشان هم پسر حضرت سید الشهداء (ع)، و ایشان هم پسر امیر المومنین (ع)، نسبتش مثل همین حدیث عبادت که خواندیم، نوه پسر. و همچنین ما داریم در بین اهل سنت، در شیعه هم داریم، در روایات ما هست، شخصی به نام عیسی بن عبدالله عن ایبه عن جده، این عیسی هم نوه پسر امیر المومنین (ع) است، یعنی نوه عمر است. عمر، بلکه بله، نوه عمر می شود، بلکه بالاتر، یک واسطه دیگر هم دارد، نوه پسر عمر نه خود عمر، چون عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی، اینها را اصطلاحاً عمری علوی می گفتند. این هم یک صحیفه ای از امیر المومنین (ع)

دارد. زید هم دارد. اینها را من یک توضیحی همین اخیرا دادم دیگر تکرار نمی خواهم بکنم، به نام کتاب زیدی ها به آن مجموع فقهی هم می گویند، مسند زید هم می گویند.

و عرض کردیم عده ای از روایاتش، حدود شاید هزار تا روایت دارد، یک چیزی حالا کمتری بیشتر، مجموعاً شاید در ذهن من هست، شاید سی تا، بیست و پنج تا، سی تایش در کتب ما آمده، بقیه نیامده. و مشکل آن کتاب خود زید نیست، مشکل آن ابو خالد واسطی نامی است، عمر بن خالد، او از زید در قرن دوم نقل کرده است. او را مثلاً اهل سنت کذاب می دانند. او را قابل قبول نمی دانند، و چند بار هم توضیح دادیم، در رجال کشی به نقل از علی بن فضال، ابن فضال پسر به اصطلاح، به نقل از ایشان راجع به عمر بن خالد می گوید ثقة، ایشان توثیقش می کند. لذا مرحوم آقای خویی و مشهور رجالیین ما، این عمر بن خالد را توثیق می کنند. ولو اهل سنت تا آنجایی که من دیدم بالاتفاق تکذیب می کنند، کذابش می دانند، نه اینکه حالا فقط تضعیفش می کنند، کذابش می دانند، تا آنجایی که من دیدم حالا اگر یک موردی باشد. به نظرم شاید در سنن ابن ماجه از او حدیث نقل کرده باشد. به نظرم.

به هر حال ایشان نوشته ضعیفه به عبدالله بن منبه و حسین بن علوان. بعدها آقای خویی هم حسین بن علوان را توثیق کردند هم عبدالله بن منبه، دقت می فرمایید؟

لذا این روایاتی که مال مسند زید است امروز این را خواندم برای همین جهت، این روایات را مبنای ایشان عوض شد، نه اینکه در حقیقت نباید گفت مبنا عوض شد، مبنا پیدا کردند، قبلاً هر چه که دیگران گفته بودند، ایشان می فرمودند، بعدها مبنا را عوض کردند، یعنی مبنایشان، مبنا اتخاذ کردند، نه اینکه عوض کردند. خودشان مراجعه مستقیم به اسانید کردند، به رجال کردند، تدوین علم رجال کردند، به این نتیجه رسیدند که روایات زید، که در مسند زید هست، البته نه در مسند زیدی که الان نزد زیدیه هست، همین مقداری که به ما رسیده، این قابل اعتماد است، و عبدالله بن منبه و حسین بن علوان کلبی هر دوی شان قابل اعتماد هستند. دیگر حالا من وارد بحث های چیزش نمی شوم، شاید بعد که خواستیم اشاره ای بکنم.

بعد این شد سه تا روایت. که در حقیقت اینجا دو تایش را مناقشه کردند، در حقیقت بعدها قبول کردند همین مواردی را که اینجا مناقشه کردند قبول کردند. و در جلد سوم در باب شهادت و سائل، عن محمد بن مسلم فرمودند این صحیحه، این یکی را صحیح.

پس این چهار تا روایت را که در این چاپ بنده، نمی دانم حالا چاپ بعدی شده و اینها را توضیح دادند یا نه، این چهار تا روایت را که من آوردم، من هدفم این بود، هم کیفیت ورودشان در وسائل را شرح بدهم خدمتتان، هم ارزش آنها را.

در حقیقت مرحوم استاد هر چهار تا را قبول کردند، بعدها روی مبانی خودشان.

این راجع به قسمتی که بر می گردد به کتاب ایشان. اجمالا معلوم شد دعوی اجماع کردند که در باب اذان نمی شود.

حالا آن بحث فقهی را می خواهیم چون بعد انجام بدهیم، یک مقدار زمینه بحث و کیفیت بحث، روشن بشود، تا برگردیم به این قسمت.

س: ۲۴:۲۱

ج: نه زیاد دارند قابل قبول. دارند که مثلاً شیعی، جلد، کذلک، لکن خب قبول می کنند روایات شیعه را. اصلاً در ذهبی می گوید اگر

شیعه های معتدل را رد نکنیم، حدیث ما به هم می خورد اصلاً، به هم می ریزد.

س: ۴۴:۲۱

ج: زید را امام می دانند، نه، آن را که قبول دارند که.

س: ۵۱:۲۱

ج: این، نه، عمر بن خالد می گویند دروغ گفته، جعل کرده

س: عمر بن خالد هم همین است دیگر ظاهر همین است

ج: همین جور چیست دیگر، حالا ممکن است زیدی هم باشد دروغ هم جعل کرده باشد.

علی ای حال حالا برای اینکه جو مسئله چون ما عرض کردیم جو مسئله به زمان رسول الله (ص) بر می گردد، تاریخ مسئله، خصوصیات

مسئله یواش یواش روشن بشود، محیط مسئله تا ببینیم که روایات ما چه کار کرده؟

عرض کنم که یک روایتی بود اینجا مثل اینکه این را نخواندم، یادم نمی آید. این یادم رفت که این را خواندیم یا نخواندیم.

این روایت زید را می خواستم بخوانم، این روایتی که به زید منسوب است.

انه عطاء رجل فقال يا امير المؤمنين والله اني احبك لله، این روایت زید که الان شرحش اجمالا، فقال له و لكنی ابغضک لله، قال و

لم؟ چرا؟ قال لانک تبغی فی الاذان و تأخذ علی تعلیم القرآن اجرا؛ این تبغی فی الاذان تا اینجا و تأخذ علی تعلیم القرآن اجرا، این تبغی

دومی اجر به اولی نمی خورد ظاهراً، این را می خواستم یک توضیحی بدهم. تبغی فی الاذان و تأخذ علی القرآن اجرا. این به اصطلاح مال این قسمت که هست حالا بعد توضیحی می خواهم، چون این متن را می خواهم یک توضیحی بدهم انشاء الله روشن بشود.

عرض کنم برای اینکه اجمالاً بعضی از فروع مسئله هم روشن بشود، لطایفی هست، حالا کمی از بحث باز طبق قاعده خارج می شویم. از این کتاب مجموع نبوی از علمای معروف اهل سنت از شوافع آنها است. اصل کتاب متنش مال مذهب است، مال شیرازی به اصطلاح، اسمش را یادم رفت، ابواسحاق شیرازی، بعد این مطلب حالا راجع به متن، اول ایشان متن را آورده بعد شرح را آورده، در شرح هم سعی کرده که یک مقدار راجع به متن توضیح بدهد. ما فعلاً خیلی هایش را حذف، این جلد سه مجموع، مجموع که شرح مذهب است، از صفحه ۱۳۲ به بعد ایشان توضیح داده است. یک مقدار توضیح عبارت است، من آنها را حذف می کنم.

اولاً دقت بکنید، قال الشافعی فی الام، یعنی این مسئله غیر از این که حالا از زمان رسول الله (ص) مطرح شده، با یک عده از فروعش در کتاب خود ام الشافعی آمده، خود شافعی در امش این را ذکر کرده، یعنی معاصر حضرت موسی بن جعفر (ع) و حضرت رضا (ع).

احب ان یكون المؤذنون متطوعین، این احب شاید مثلاً چون فقیه هم هست، می خورد به مسئله استحباب. قال و لیس للامام ان یرزقهم، ببینید این مطلب که مثلاً اگر کسی اذان مجانی گفت، به اینها پول نده، این به این عنوان در روایاتشان هم نیامده عن رسول الله (ص)، این بعد از این مطلب به صورت فقهی درآمده، متن فقهی، این را دقت می کنید؟ کیفیت اینکه روایت را مثلاً روایت دارد که کسی که پول برای اذان می گیرد، این را قبول نکنید، خب از آن طرف ایشان می گوید که بله پول برای اذان می گیرد در جایی که متطوع باشد، اگر نباشد دقت کنید، یعنی بعبارة اخرى در روایت تصرف می کنند که روایت منسجم بشود با آن فرع فقهی اش.

و لیس للامام ان یرزقهم، از این عبارت در می آید که رزق ممنوع است. بحث اجرت غیر از رزق است، حالا بعد توضیحش را عرض می کنم.

و هو یجد من یؤذن متطوعاً ممن له امانة الا ان یرزقهم من ماله، من عرض کردم حالا در این عبارت هم می آید، چون می خواهم کمی روشن بشود؛ هم در اهل سنت و هم در عده ای از روایات ما خیلی تأکید شدید بوده که حدود بیت المال معین بشود. یا به اصطلاح بنده هم مصدر معین بشود و هم مصرف. این پول از کجا می آید و کجا مصرف می شود، من عین یأتی و عین یصرف، و اگر هم بنا بشود به بیت المال از چه قسمت بیت المال باید داده بشود. اینها را با دقت، دقت بکنید. الا ان یرزقهم من ماله، امام از مال شخصی خودش، دست به

بیت المال نزد، قال و لا احسب احد ببلد كثير الاهل يعوضه ان يجد مؤذن امين لازم يؤذن متطوعا، در این شهرهای بزرگ بعید است که کسی پیدا نشود که مجانی اذان بگوید.

فان لم يجده ان لم يجد المتطوع فلا بأس ان يرزق مؤذن، ببینید خوب دقت بکنید، اینها داخل روایت نیست، اینها جمع روایت است به این صورت درآوردند.

و لا يرزقه، خب حالا که بنا شد یرزق مؤذن، از کجا بدهد؟ مثلا از انفال بدهد، از فیه بدهد، صدقات بدهد، از چه بدهد؟ خراج بدهد، ایشان می گوید که و لا یرزقه الا من خمس الخمس، چون این یک بحث معروفی بوده که واعلموا انما غنمتم من شی فان لله خمس، خمس باید چند تقسیم بشود خود خمس، اینها عده ای مثل شافعی قائل به پنج تا بودند، چون سهم الله را حساب نمی کردند. می شد رسول و ذل القربی و سه تا هم که مساکین و ابن سبیل و ایتام و یتام و اینها، می شد پنج تا. آن وقت از این پنج تا یک سهمش مال رسول الله (ص) است. شافعی آمده معین کرده که اگر دقت کردید دقت کار؟ مثلا در روایات ما اینها نیامده از چه سهمی، فقط نوشتند بیت المال. این نوشته بیت المال و از سهم رسول الله (ص) از خمس. از صدقات هم نه، از زکات هم نه، از خصوص سهم رسول الله (ص) که یک پنجم خمس است، یک پنجم خمس که مال رسول الله (ص) است، از خصوص آن، الا من خمس الخمس سهم رسول الله (ص)، این از سهم رسول الله (ص) داده بشود.

و لا يجوز ان يرزقه دقت بکنید، حق ندارد که به مؤذن، ان یرزقه من غیره، از غیر این سهم رسول الله (ص) هم حق ندارد، من الفیه، از فیه هم حق ندارد، فیه به اصطلاح اموالی است که بدون این که جنگ بشود به اسلام می آید، لانه لکله مالکا موصوفا، چون هر مال بیت المال مالک معینی دارد. خیلی عجیب است، باید دقت بشود از کجا از کدام سهم به او داده بشود. الان هم غالبا در یکی از چیزهایی که در برنامه و بودجه هست همین است دیگر. تمام موارد درآمد را معین می کنند و هر خرجی هم که می خواهد بشود، آن هم باید مواردش معین بشود.

و لا يجوز ان يرزقه من الصدقات شیئا، از فیه هم نمی شود، از صدقات هم نمی شود. فقط از خمس الخمس یعنی سهم رسول الله (ص)، و يجوز للمؤذن اخذ الرزق اذا رزق من حیث وصفت ان يرزق، این مال امام، وظیفه امام، امام می تواند بدهد، خب مؤذن چه؟ مؤذن می تواند پول بگیرد؟ می گوید بله اگر به این درجه بود، کسی پیدا نشد و این خواست، اشکال ندارد. این هم يجوز له. و لا يجوز له اخذه من غیره،

دیگر جایز نیست از غیر امام بگیرد، به اصطلاح بان یرزق هذا نصفه بحرفة ظاهرا بحرفة باید باشد، حالا نمی دانم عبارتش، این عبارت شافعی.

خوب دقت کردید؟ یعنی معلوم شد از همان قرن دوم این مسئله. خوب دقت بکنید، روایتی که از پیغمبر (ص) بود که موذنی نگیرد که پول می خواهد، این عنوان کلی، این تفریعاتش داد، ببینید تفریعاتش را. یوجد من یوذن متطوعا، لا یوجد، از چه بدهد، از فیء بدهد، از سهم الخمس بدهد، از سهم بدهد، از خمس الخمس بدهد، از صدقات بدهد؟

و تابعه الاصحاح کلهم علیه و اتفقوا علیه، و عن عثمان بن ابی العاص قال، این روایت عثمان بن ابی العاص، این مهمترین حدیثی است که اهل سنت در باب اذان دارند. عمده اش همین است. یعنی عمده ای که اهل سنت دارند همین روایت است. و این شخص در سال هفتم همراه ثقیف آمد که مسلمان شدند، همین عثمان بن ابی العاص، و بعد پیغمبر (ص) او را ظاهراً بعد از فتح مکه او را به عنوان امر طائف چون ثقیف در طائف بود، به عنوان امیر طائف قرار دادند.

این این طور می گوید: آخر ما عهد الی رسول الله (ص) یعنی به عبارت دیگر عرض کردم به شما، وقتی سنن النبی را جمع آوری کردند، از جاهای مختلف بود. این سنن را از یک شخصی که حاکم والی طائف بود نقل کردند. این شخص زمان رسول الله (ص) بود و تا حدود سال به اصطلاح چهل و خرده ای، نزدیک ۵۰، زمان معاویه در قید حیات بود. بعدها رفت به طرف بصره. آخر ما عهد الی رسول الله (ص) ان اتخذ موذنا خوب دقت بکنید، لا یوخذ علی اذانه اجرا، این را بعد آوردند تنظیم کردند داخل در سنن النبی، که حق ندارد که موذنی که اجر می گیرد را اتخاذ کنند.

این حدیثی است که در مصادر این در حاشیه اش آورده، از همه مهمتر هم عبارت ترمذی است. ترمذی بعد از اینکه این حدیث را آورده، البته آنجا ان من آخر، قال حدیث حسن صحیح. این را یک وقتی هم توضیح دادم فرق بین حسن و صحیح و حتی بعضی وقتها دارد هذا حدیث حسن، هذا حدیث صحیح، بعضی وقتها دارد صحیح حسن، بعضی می گویند حسن، نوشتند اهل سنت این مطالب را.

آنچه که در اینجا الان مهم است این است که آیا این حدیث صحیح است یا نه بین اهل سنت. و یکی از مشکلاتش هم این است که خود نسخه ترمذی مختلف است. در بعضی از نسخ ترمذی صحیح است، در بعضی نیست. دیگر آن مربوط می شود به اهل سنت من فعلا وارد آن نمی شوم. و این حدیث در ابن ماجه هم آورده، ابو داوود و نسائی، احمد، این نسخه ای که من الان دارم می خوانم احمد از چاپ قدیم است نه از چاپ جدید، و کمی هنوز هم من نفهمیدم خیلی چیزها را انسان نمی فهمد، از عجایب این است که در کتاب مسند احمد،

مسند عثمان بن ابی العاص را دو جا آورده، مثلاً در همین جلد چهار تایی که الان هست، جلد چهار یکی صفحه ۲۱ آورده و یکی صفحه ۲۱۷، نوشته و مسند عثمان بن ابی العاص، به نظرم در چاپ جدید یکی جلد بیست و خرده‌ای است، یکی جلد، غرض این هم یک چیز عجیبی است این را هم نفهمیدیم حالا چرا به اصطلاح دوبار نوشته مسند عثمان بن ابی العاص، و در هر دو مسند این را آورده. حاکم هم این را نقل کرده گفته علی شرط مسلم، و لم یخرجا یا خرجا، ۳۰:۳۳ باز حاکم هم در دو بار آورده، البته نزدیک هم است، باز گفته علی شرط مسلم.

پس بنابراین یکی از اساسی‌ترین کارها همین است. شخصی است که آمده با وفد ثقیف برای اسلام، چون ثقیف، خود وفد، بزرگان وفد دیگر اسلام نیاوردند، برگشتند سال هفت بود، سال هشت که پیغمبر (ص) آمدند برای فتح مکه در ماه رمضان، بعد از فراغ از مکه حمله‌ای هم به طرف طائف کردند و شکست خوردند و اسلام آوردند. بعد ایشان می‌گویند که من به رسول الله (ص) گفتم یا رسول الله امنی فی، من را امام جماعت قرار بده من برگردم به طائف و امام باشم، پیغمبر (ص) فرمودند بله. آن وقت دو تا توصیه مهمی که به او دارد که یکی نماز جماعت را در حد الضعف المأمومین خیلی طول نده مناسب با آنها، یکی هم همین موذن انتخاب بکن، لکن موذن که به اصطلاح پول نگیرد. این منشأ شده این عبارت، روشن شد؟ این عبارت که پیغمبر اکرم (ص) فرمودند، عرض کردم سر این هم که بحث کردم یکی این است که خب این بالاخره مشکل ندارد، عملی انجام می‌دهد، می‌رود روی مأذنه، عملی انجام می‌دهد، طبق قاعده عمل او محترم است. این موذن در اینجا آن موذن عمومی است، نه اذانی که من برای خودم می‌گویم، آن که آقای خویی نوشته بودند. این موذن عمومی. خب عمل محترمی است پول می‌گیرد، چون طبق قاعده اولیه احترام عمل، پولش را می‌گیرد و مشکل ندارد.

لذا عده‌ای از آنها گفتند این کراهت دارد، حرمت ندارد. عده‌ای هم گفتند دارد. و مشکل این است که این فقط در یک معتبر نقل شده است. یعنی در اهل سنت راجع به رسول الله (ص) فقط عثمان بن ابی العاص دارد. این البته ابی العاص از ثقیف است، یک ابی العاص اموی هم داریم، این از آنها نیست.

رواه الترمذی و قال حدیث حسن، اینجا نوشته حسن اما در چاپی هست صحیح، صحیح هم دارد. بله، بعد شروع کرده صحبت کردن، بله، بعد فروعی در مسئله دارد، قشنگ است، بعضی از فروعش قشنگ است. فکذا الامام فلو وجد فاسق متبرع، یک شخص فاسقی است، دین ندارد، بلانسبت شراب خوار هم هست، اما می‌گویند من مجانی اذان می‌گویم، یک شخص عادل است آدم خوبی است، می‌گویند پول می‌گیرم اذان می‌گویم، او عادل لا یؤذن الا برزق، ما بین یک فاسق و عادل در این جهت رزقش متفاوت با همدیگر. فالمذهب انه یرزق

العدل، آن چون به هر حال موذن واجهه مسجد و واجهه نماز با مردم است، یک شخص فاسق و فاجر را بگذارند آنجا برای مردم بگویند خوب نیست. و الثانی الفاسق اولی، چون مجانی است پول نمی گیرد، می گویند و هذا لیس بالشئ.

باز فرع دیگر دو نفر پیدا کرده یکی صدایش خیلی خوب است، پول می گیرد، یکی صدایش نه درب و داغون است مجانی اذان می گویند. یک شعری دارد سعدی، که یکی خیلی بد اذان می گفت، گفت مشاھر تو را چند باشد؟ مشاھر یعنی شهریه یه حساب ماهانه، گفت نه من برای خدا اذان می گویم، گفت برای خدا اذان نگو، فحله ان یرزق حسن صوت، بله، بعد اینها دیگر حالا البته این فروع یک مقدارش اینها چیزی نیست که در فقه به این عنوانی که اینها آوردند. اینها به امور اجتماعی بر می گردد خود شؤنی است که حاکم مراعات می کند. این راجع به این قسمت.

من عرض کردم عبارات ایشان را همه اش را نمی خوانم، آن قسمتی که محل کلام است و استخراج خودمان را هم می گویم.

س: اینها اذان اعلام است استاد؟

ج: بله، اذانی که موذن می گویند

س: خب اینها قصد قربت نیاز دارد؟

ج: بله فرقی نمی کند.

س: اذان اعلام است دیگر

ج: باشد، اعلام باشد چه فرقی می کند؟ اذان اساسا اعلام است.

و رزق یكون من خمس الخمس الفیء والغنیمه، این لفظ فیء و غنیمت...

س: آخر اذان را دو قسم کردند، یکی اعلام است.

ج: می دانم، اصلش اعلام است، این دو قسم ندارد.

حالا آن بحث اذان که حقیقتش چیست، باشد، چون دیگر حالا بخواهیم وارد آنها شویم طول بکشد

س: می خواهم بگویم یعنی اگر قصد قربت نیاز نباشد ناظر به امر...

ج: استحباب دارد چرا نمی شود

و رزق یكون من خمس خمس الفیء، بینید اینجا کلمه خمس خمس الفیء و الغنیمه، این را فقط می خواستم چون اینها ظرافت های فقهاتی است، باید تذکر بدهیم. یک بحثی بوده از همان قدیم، فیء و ما افاء الله علی رسوله، آن آیه مبارکه در باب فیء آن هم فیء است، از عجایب این است که آن آیه ای که در باب فیء است، بعینه مصارفش با خمس یکی است. لله و للرسوله و ذی القربی و الیتامی و المساکین... عینا این دو تا آیه در قرآن، یکی آیه فیء، غیر از آیه صدقات، انما الصدقات للفقراء و المساکین و الامرین علیها و فی سبیل الله و وقا، اما آیه خمس با آیه فیء خوب دقت کنید، عین همدیگر هستند، هیچ فرقی نمی کند. فقط در آیه خمس، خمس را فاصله انداخته، فان لله خمس، این خمس را فاصله، و للرسول و ذی القربی الی آخره...

س: معذرت می خواهم استاد ما آیه و روایت داریم از اذان جزء عرض کنم که...

ج: حالا دیگر به عنوان اصل موضوعی قبول بفرمایید. حالا آن بحث دیگری است.

س: نه می خواهم بگویم آخر جنبه عبادی نداشته باشد ربطی به بحث ما ندارد.

ج: عرض کردم ما بحثی که مطرح کردیم

س: این روایاتی که شما مطرح فرمودید در مورد خب اذان است. خب اگر جنبه عبادی نداشته باشد صرف اعلام است، مثل اجرت بر

قاضی می شود.

ج: خب آن اجرت بر قاضی هم خودش محل کلام است. اجازه بفرمایید.

س: همین دیگر می خواهم بگویم این ربطی به بحث ما در امور...

ج: عرض کردم اینها بحث اذان را به عنوان موذن عام آوردند. ما الان از عبارت، چرا خواندیم این عبارت را، آقای خویی حتی اذان نفسه

را گفتند که عبادی است. ما حالا فعلا می خواهیم طرح مسئله را ببینیم تا برسیم به فروع مسئله. اگر اجازه بفرمایید شاید به یک جایی برسیم.

س: نه سوال این است، آیه و روایت داریم این جزء تعبدیات است؟

ج: خب دیگر بنایشان این است که آنچه که مربوط به مواردی مثل، یا حالا مثلا، جناب مثلا از ابو حنیفه نقل شده گفته هر چیزی که

مفهوم المعنا نباشد عبادی است، لذا گفته مثلا تیمم عبادی است، اما وضو عبادی است.

س: به درد خودش می خورد استاد

ج: خب نه، به درد خودش، کلام شما هم تقریبا شبیه همان است.

عبادی بودن، این که شما می گوئید چون اعلام است، حالا اعلام باشد، چون اعلامی است که مربوط به نماز است، آن اعلام بودن کافی نیست.

س: آخر آن سنی است، چه بسا از راه سیاق این مطلب را آورده،

ج: قیاس نیاورده، می دانم، بحث این است که مثلا می گوید تیمم

س: ۴۰:۲۴

ج: ایشان می گوید تیمم را عبادی می دانیم، اما وضو و غسل را عبادی نمی دانیم؛ چون در وضو و غسل آدم پاک می شود. اما انسان دست به خاک بزند، هر چیزی که مفهوم المعنا به قول ایشان باشد، ملاکش واضح باشد این عبادی نیست، نکته اش این است. آن وقت یک ملاک دیگر این است که یک سنخ اعمالی، مثل نماز، نماز در طول تاریخ بشر، عبادی بوده است. آنچه که نماز باشد و مربوط به نماز باشد، اصل اولی اش عبادی است. یعنی قاعده اش این طور است. می خواهد مفهوم المعنا باشد، حالا می خواهد اعلام باشد یا غیر اعلام باشد.

س: مکان غصبی چه ربطی دارد به جنبه عبادی بودن؟

ج: خب آن هم بحث دیگری است، آن جای خودش محفوظ است که.

س: ما چقدر دلیل لفظی داریم که برای اینکه این امورات تعبدی یا عبادی هستند؟

ج: اجازه بفرمایید، مطلب غصبی را تصادفا روایت داریم از امیر المومنین (ع) اذا صلیت فانظر علی ما تصلی و فیم تصلی، اصلا دارد حضرت می فرمایند اگر روایت درست باشد، ببینید در چه مکانی و در چه لباسی نماز می خواند. فان الله لا یقبل صلاة الا من حیث، یعنی عبادی است، یعنی این قسمتش هم عبادی است.

و حالا عرض کردم وارد این خصوصیات نشوید چون خیلی خود ما هم به حد کافی بحثمان طولانی است...

س: مستحب است انسان برای نماز لباس های تر و تمیزش را بپوشد، پس با قصد قربت بپوشد اینها را؟

ج: اگر گفتیم بله خب فرقی نمی کند.

س: نه استاد، اینها گفتنی نیست. واقعا اینها را باور دارید شما؟

ج: چون استحباب، خذوا زینتکم عند کل مسجد که آیه است دیگر

س: اصلا من می خواهم ریاء آیک لباسی بپوشم، می خواهم مردم به به بگویند، یعنی به نماز من اشکالی می رساند؟

ج: نه ببینید،

س: پس اینها گفتنی نیست.

ج: لا اله الا الله، در همان لباس هم فرق گذاشتند بین ساتر عورت و غیر ساتر عورت، در همان جا هم بحث را دارند دیگر.

حالا من چون این یک ظرافتی در عبارت می خواهم این ظرافت روشن بشود، چون این خیلی نکته ظریفی را اینجا دارد، به قول قال اصحابنا مراد از اصحابنا شوافع یعنی، شافعی ها. چون در بالا جناب شافعی گفت خمس الخمس نباشد، از فیء هم نباشد. اینجا دارد که والرزق یکون من خمس خمس الفیء و الغنیمه، این نکته فنی را عنایت بفرمایید. بعد آن بحث های دیگر جای خودش می آید انشاء الله.

ببینید این یک بحثی بوده این را خوب دقت بکنید، این یک بحثی بوده از قدیم مطرح بوده بین اهل سنت، اصلا بایی هم دارند و آن هم بحث خلاصه اش این بوده که غنائم دارالحرب که مسلمان ها شرکت می کنند برای جنگ و جهاد، این غنائم تخمس، یعنی خمس آنها لله وللرسول، و باقی هم بین بایک شرایط خاصی بین جنگنده و رزمنده ها تقسیم می شود. این خمس غنیمت. اما اگر بدون جنگ، مثل قصه فدک، بدون جنگ آمدند تحویل دادند، این را اصطلاحاً اسمش را فیء گذاشتند. فیء بدون جنگ است، غنیمت با جنگ. در فیء ظاهر آیه مبارکه اینطور است، و ما افاء الله علی رسوله فله وللرسول و ذی القربی، عین خمس است، هیچ فرقی نمی کند. لذا در باب فیء فرض کنید فدک، در باب فدک هم عده ای از اهل سنت قائل بودند که فیء هم یخمس، یعنی از فیء یک پنجمش مثل غنیمت، آن وقت یک عده ای از سنی ها و هم داریم که در روایات ما تأکید شده که تخمیس خاص غنیمت است. فیء در آن تقسیم ندارد، تخمیس ندارد، کله للرسول، خوب دقت کردید؟ روشن شد؟

این که ایشان دارد اینجا خمس خمس الفیء و الغنیمه، روی آن مبناست که فیء هم یخمس. این ظرافت فنی را دقت بکنید. چون این یک حدیثی هست انما الخمس فی الغنائم خاصه، که خیلی هم اصحاب گیر کردند، صحیححه عبد الله بن سنان هم هست، متون مختلفی هم دارد، حالا آن شرحی دارد در کتاب خمس، حالا یکی از جاهایی است که اصحاب خیر کردند، وجوه مختلف و فلان، توجیه قبول بکنند... اگر آن حدیث یک متن دیگرش دقت بکنید و الفیء کله لرسول الله (ص) آن حدیث اشاره به این است. یعنی آن حدیث می خواهد این نکته را بگوید، تخمیس مال غنیمت است، فیء دیگر تخمیس ندارد. فیء کلا لرسول الله (ص). این که اینجا آمده خمس خمس الفیء دقت نکته فنی روشن شد؟ این روی مبنای دیگری است. الان مبنای اصحاب ما این است: الغنیمه تخمس،

س: فیء جزو انفال حساب می شود استاد؟

ج: انفال اصلاً نزد ما غیر از فیء است و غیر از غنیمت است. نزد اهل سنت انفال شامل غنیمت می شود. می گوید اصلاً آیه اول که آمد رسول الله (ص) چون خمس هم در سوره انفال است، می گویند انفال مراد غنائم بوده، اول ابتدائاً غنائم لله و للرسول قرار دادند، بعد خمسش را لله، این نیست اصلاً بین ما انفال چیز دیگری است، غیر از غنیمت است. حالا من وارد نمی شوم.

و کذا من اربعة اخماس الفیء اذا قلنا انه للمصالح، خوب دقت بکنید. نگفت من اربعة اخماس الغنیمه، چون غنیمت اربعة اخماس للمجاهدين، للمقاتلین، این ظرافت عبارت، این مال این که این مرد ملا است، دقیقاً روشن شد؟ ما طبعاً این حرف را نمی زنیم، چون فیء کله لرسول الله (ص)، فیء لا یخمس، این عبارت عبد الله بن سنان، روایت عبد الله بن سنان یکی از مشکلات روایت، اینها اگر آن روایت را با این متن، چون دو سه تا متن دارد.

س: مشکلی چیست؟

ج: مشککش انما الخمس فی الغنائم خاصه در چیز دیگری نیست، خب در اینکه در معدن هست، گنج هست، اینها هست دیگر، مشکل دارد خب. این که خیلی واضح است دیگر.

لذا سعی کردند توجیهی بکنند خمس را در قرآن این طور بوده بعد سنت، یک جواب های عجیب و غریبی دادند. هیچ کدام از اینها را نمی خواهد. صحیحش این است، آن روایت ناظر به این نکته است خوب دقت بکنید. آن روایت ناظر به این است که فیء لا یخمس، فیء کله للرسول الله (ص)، چون در الان دقت کردید اینجا؟ ایشان گفت خمس خمس الفیء و الغنیمه، این روی مبنای کسانی است، کمی از بحث خارج شدیم چون این لطیف بود، گفتم شاید توجه به آن نشود، این روی مبنای کسانی است که چون عرض کردم مباحث اموال باید

دقیقاً بررسی بشود، انصافاً هم احتیاج دارد. فیء کله لرسول الله (ص)، غنیمت خمسها لرسول الله (ص) و لله و لرسوله، باز از این خمس، خمس لرسول الله (ص).

آن وقت ایشان چه می گوید؟ می گوید خمس خمس الفیء و الغنیمه، و کذا من اربعة اخماس الفیء اذا قلنا انه للمصالح، در مقابل اذا قلنا انه لرسول الله (ص) نه کلی فیء، اگر فیء را تخمیس نگفتیم، و ینبغی عن لا یختص بل یرزقه من کل ما هو من مال هو لمصالح المسلمین، بعد ایشان تعمیم می دهند، می گوید آن قسمت هایی که از اموال که برای مصالح مسلمین است به این بده، مثلاً از صدقات نده، از زکات نده، چون فقیر نیست که، کالاً اموال التي یرثها بیت المال و المال ضایع الذی ایسنا من صاحبه و غیر ذلک. دقت کردید چه شد؟ می خواهد بگوید به هر حال رزق موذن، شهریه ای که برای موذن قرار می دهد، از اموالی از بیت المال باشد که برای مصالح عنوان یعنی مصدرش پول آمده در بیت المال به عنوان مصالح، از آن، اما اگر پول آمده بیت المال به عنوان صدقات، پول آمده بعنوان زکات، از اینها نمی شود بدهد، از صدقات ندهد، چون صدقات تابع فقر و احتیاج است، ممکن است موذن محتاج نباشد، دقت کردید چقدر با ظرافت، مورد گرفتن پول موذن و شهریه موذن را هم در این مورد معین کردند که خصوص این جور باشد. یا خمس الخمس باشد، یا از اموالی مثل کسی مرده و وارثی ندارد می دهند به بیت المال، این برای مصالح مسلمین، از این بدهند به موذن.

به عبارت دیگر یک قانونی هست که می گویند احکام اعتباری باید تابع واقعیت، هر مالی که برای جامعه است، برای مجتمع است، از این مال می شود به موذن داد، چون این هم یکی از ارکان جامعه است. اقامه نماز، اقامه جماعت، مثلاً تعلیم قرآن، از این می شود داد. اما انواعی که معین است، مثلاً سهم سادات معین است، نمی شود داد، یا مثلاً صدقات، به او نمی شود داد. آمدند جهت مالی این شخص را هم معین کردند.

فردا یک مقدار دیگری می خوانیم بعد وارد تحقیق مسئله می شویم انشاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین